

## پیشقراولان سکولاریسم در ایران

تاریخ دریافت: ۸۵/۴/۱۳

تاریخ تأیید: ۸۵/۴/۲۴

شمس الله مریجی \*

اگر چه ایده سکولاریسم، پدیده‌ای غربی و خاستگاه معرفت‌شناختی آن مغرب زمین است، اما پس از پیدایی و نضج گرفتن در سایر ممالک نیز سر بر آورد.

بدیهی است که این تفکر برای ورود به جوامع اسلامی به ویژه ایران که از مکتب غنی تشیع بهره‌مند است و جدایی دنیا و آخرت در آن مطرود بوده و در بر دارنده آموزه‌هایی چون «من لامعاش له لامعاد له» است، نیاز به حاملانی داشته و دارد تا بار این کالای وارداتی را بردوش گرفته و به تبلیغ آن در جامعه بپردازند. روشن فکران وابسته از جمله حاملانی هستند که مقاله حاضر سعی دارد تا به نحو اختصار به فعالیت‌های آنها در ایران اشاره کند.

واژه‌های کلیدی: سکولاریسم، روشن فکری، ملکم خان، آخوندزاده، میرزا آقاخان کرمانی.

### مقدمه

قبل از پرداختن به افکار و نحوه فعالیت روشن فکران وابسته، تذکر چند نکته لازم می‌نماید. نکته نخست؛ ایده سکولاریسم در کشورهای اسلامی و ایران به صورت غرب گونه شدن و



غرب‌زدگی و تجددگرایی وارد شده است که به اعتقاد جامعه شناسانی چون رستو\* و دیوید مک‌لاند\*\* ورودش مراحل مختلفی را پشت سر گذاشته است.

«کریپت» بر این باور است که تجددگرایی در دو مرحله صورت گرفته است:

۱. گرایش آگاهانه برای اقتباس پاره‌ای از شیوه‌های غرب برای مقابله با قدرت غرب که کم‌کم تبدیل به علاقه و دلبستگی جدی می‌گردد؛

۲. مرحله تسلیم به غرب و تقلید چشم و گوش بسته.<sup>۱</sup>

به طور پراکنده در ایران جریان اقتباس از غرب به دوران شاه اسماعیل و شاه عباس صفوی بر می‌گردد، ولی دوره منظم غربی‌گری پس از شکست‌های پی در پی ایران از روسیه و از زمان فتحعلی شاه قاجار شروع شد و تا مشروطه ادامه یافت و از مشروطه به بعد مرحله دوم، یعنی دوران غرب‌زدگی آغاز گردید که در زمان رضاخان و محمدرضا پهلوی به اوج خود رسید.<sup>۲</sup>

نکته دوم؛ روشن‌فکری، اصطلاحی است برای نامیدن طرز فکر و تمایلات عقلانی آزاد منشانه اومانیستی و علمی که در اروپای سده هیجدهم رایج بود؛ ویژگی عمده این جریان، ایمان به علم، تجربه، عقل، شکاکیت و نگرش علمی و همراه با تردید نسبت به مسائل دینی و سنتی و هم چنین نوگرایی و نواندیشی بود. افراط در اعتقاد به اصالت تعقل و تجربه و پرستش علم از دیگر مشخصات عاملین این جریان بود.<sup>۳</sup>

جلال آل احمد درباره روشن‌فکری می‌گوید:

در تعریف روشن‌فکر آورده‌اند: آدمی وقتی از بند قضا و قدر رست و مهار زندگی خود را به دست گرفت و در سرگذشت خود و هم‌نوعان خود موثر شد یا به دایره روشن‌فکری گذاشته است.<sup>۴</sup>

در اواخر سده نوزدهم و اوایل سده بیستم، زمامداران قجری، اشراف زادگان را برای تحصیل علم به دیار غرب روانه ساختند و در این میان تعداد اندکی از آنها با اندیشه‌های غربی آشنا شدند، آنان شیفته تفکر سده هیجدهم اروپا گشته، بدون توجه به شرایط خاص اروپا، ماهیت کلیسا و دوران تاریک قرون وسطایی در مغرب زمین و مهم‌تر از همه تفاوت فاحش شرایط زیستی و فرهنگی مشرق زمین با اوضاع آن دیار، در صدد برآمدند، ایده‌ها، تفکرات و راه‌حل‌های سده هیجدهم اروپا را در جهان اسلام پیاده نمایند، اینان خود را «منور الفکر» نامیدند که ویژگی‌های عمده‌شان را می‌توان در موارد ذیل خلاصه کرد:

۱. تقلید کورکورانه و بی‌حد و مرز از غرب؛

۲. ستایش پیشرفت‌های غرب در زمینه‌های مادی و معنوی؛

۳. اعتقاد به تقلید یا اقتباس راه و روش غرب در همه زمینه‌ها؛

۴. تلاش در جهت تطبیق نظام‌های فرهنگی و اجتماعی ملل اسلامی به نظام‌های اجتماعی و

فرهنگی غرب؛

۵. مخالفت شدید با مذهب و سنن ملی و ناخشنودی از چیرگی عقاید مذهبی.<sup>۵</sup>

منظور نگارنده از روشن فکران وابسته، آن دسته از روشن فکران و یا شبه روشن فکرانی است که گذران زندگی در محیط غرب سبب گردید تا علاقه‌مندی خود را نسبت به وطن و دین خود از دست داده و به ستایش‌گری غرب پرداخته و با حال تحیر شرح حال دل و دین باختگی خود کرده، همان‌هایی که به تعبیر عبدالهادی حائری، شب خوش‌گذرانی را لیلۃ القدر می‌خوانند و معتقد بودند که فخررازی و غزالی در برابر طاق ابروی مه طلعتان عاجز و فتوا بر اباحت رویت این وجوه و جیهه می‌دادند.<sup>۶</sup>

روشن‌فکرانی مثل میرزا ملکم خان ناظم‌الدوله که ادعای شناخت درد و درمان ایران زمین را نموده و راه‌حلی را پیشنهاد دادند که چیزی جز پذیرش فرهنگ غرب و سکولاریسم نبود، آن چه که بیش از هر چیز در این ارائه طریق می‌توان دریافت، وابستگی تام آنها به غرب بوده است. و اگر روزگاری، روزنامه‌ای به نام «قانون» منتشر می‌کند و سخن از درد و درمان کشور به میان می‌آورد، هدفی جز نام و نان ندارد و این حقیقتی است که خود ملکم خان در نامه‌اش به ناصرالدین شاه اشاره کرد، آن گاه که در اثر نافرمانی از شاه در امر «لاتاری» از تمام مناصب دولتی خلع شد و به روزنامه‌نگاری پرداخت و از شاه و عقب ماندگی‌های کشور می‌نوشت.

وی در نامه‌اش نوشت:

...والله بالله هر یک از تکالیف را که اشاره بفرمایید قبول خواهیم کرد. به همه حالت راضی هستم، مگر بیکاری. حتی بیکاری را هم قبول خواهیم کرد، اما به شرط این که اسباب گذران من مهیا باشد. اگر بخواهند هم گرسنه باشم و هم بیکار بمانم، این نخواهد شد. من اگر حقه‌بازی بکنم، سالی هفت‌هشت هزار تومان عاید من می‌شود. اگر فراموشخانه برپا کنم سالی بیست سی هزار تومان در دخل می‌کنم، اگر روزنامه نویسی بکنم...<sup>۷</sup>

نکته سوم؛ اساساً تفکر و اندیشه از متفکر و روشن فکر، امری مطاع و دارای ارج و منزلت است. اندیشه‌ای که از دل و جان برآمده و برای رفع و یا دفع معضلی از معضلات جامعه ارائه شده باشد، از این رو، آن دسته از روشن فکرانی که در راستای شناخت درد اجتماعی اندیشه کرده و معضلات را شناختند، اما در ارائه طریق و رفع آن راه خطا در پیش گرفته‌اند، از آن نظر که دغدغه اجتماعی داشته‌اند و به شناسایی درد جامعه پرداخته‌اند مورد احترام هستند و خواهند بود، هر چند در ارائه راه‌حل خطا کرده باشند. اما تفکری که از سر تقلید و به تعبیری تفکری قلابی باشد نه تنها درد



اجتماعی و معضلات را نشناخته بلکه بر معضلات افزوده است و لذا باید از چنین تفکرانی دوری کرد و از چنان متفکرانی دوری جست و منورالفکرانی چون ملکم خان و آخوندزاده از این دسته افرادند و خواهیم دید که چگونه به قول یکی از متفکران معاصر، تفکری قلبی دارند. رضا داوری در انواع تفکر می‌نویسد:

تفکر را به اعتباری می‌توان قلبی، قالبی یا صوری و قلبی نام نهاد، تفکر قلبی تفکری است اصیل که از دل و جان برآمده است و بر تجربه‌ای معنوی مبتنی شده است. اما تفکر قالبی یا صوری، همان تفکر حصولی، یعنی اندیشه و تفکر منطقی و صوری است، اما نوع سوم تفکر عبارت است از تقلید قالبی یا در آوردن اداهای این تفکر که تعبیر خوب و مناسب آن تفکر قلبی است. هر چند ممکن است این شوخی به نظر آید، اما به نظرمان از هر جدی جدی‌تر است که بگوییم تفکر منورالفکری، تفکر قلبی است و بیگانه از تفکر قلبی اصیل غرب.<sup>۸</sup>

در این مبحث، سخن از منورالفکرانی است که تفکری قلبی داشته و از تفکر اصیل بهره‌ای نبرده و فقط ظواهر آنرا مد نظر قرار داده‌اند و براساس آن برای پیشرفت کشور، نسخه پیچیده‌اند، در حالی که نه درد را درست فهم کردند و نه درمان مناسبی ارائه داده‌اند.

نکته چهارم؛ اصولاً طرح اندیشه و تفکر جدید و تأثیر آن در جامعه نیاز به شرایط و زمینه‌های اجتماعی ویژه دارد. به اعتقاد «ماکسیم رودنسون»:

فکر تنها هنگامی به روی داده‌های محیط خود موثر می‌شود که با اوضاع و مقتضیات اجتماعی آن سازگار در آید و در حقیقت از آن ریشه گرفته باشد، فکر اجتماعی به هر حال از دو نوع خارج نیست: یا هدف آن توجیه اوضاع موجود و دفاع از منافع و ارزش‌های گروهی خاص است و یا هدفش برانداختن نظام موجود و نفی ارزش‌ها و سنن موروثی است.<sup>۹</sup>

بر این اساس اگر خواست باطنی افراد جامعه در هر امری از امور اجتماعی موافق نباشد تأثیر آن در جامعه اگر ناممکن نباشد بسیار سخت است «سورگین» جامعه‌شناس معاصر، در نظریه «تحول درون ذاتی» به این نکته اشاره دارد، وی در کتاب *پویایی‌شناسی اجتماعی و فرهنگی* تأکید دارد که عواملی که جامعه را دگرگون می‌سازد بیرون ذاتی نیستند بلکه درون ذاتی‌اند و از مزاج و سرشت و شرایط و اوضاع خود آن جامعه سرچشمه می‌گیرند.<sup>۱۰</sup>

با توجه به واقعیت مذکور، سؤال این است که چه شرایطی پدید آمد که افکار منورالفکرانی چون ملکم خان در جامعه مطرح شده و عده‌ای نیز تحت تأثیر آن قرار گرفتند؟

پاسخ این سؤال را باید در اوضاع اجتماعی دوران قاجار جست‌وجو کرد، چه این که قبل از این دوران، یعنی دوران صفویه، ایران در وضعیت اجتماعی مطلوبی بوده است؛ «شاردن» جهانگرد

فرانسوی در سفرنامه خود در مورد اوضاع اجتماعی و اقتصادی دوران صفویه می نویسد:

آموزش و پرورش جوانان ایرانی خیلی خوب است. اشراف، یعنی متعینان و متشخصان و کودکان و خانواده‌های متمکن (چون در ایران طبقه اعیان مطلقاً به معنای حقیقی کلمه وجود ندارد) بسیار خوب پرورش می‌یابند. در قهوه‌خانه‌ها مردم به صحبت می‌پردازند، زیرا در این جاهاست که خبرهای تازه مطرح می‌شود و سیاسیون با کمال آزادی و بدون هیچ نگرانی از حکومت انتقاد می‌کنند. حکومت نیز از گفت‌وگوی مردم نمی‌هراسد، امنیت در سرزمین صفویان حاکم بوده است و مسافران با نشان دادن فرمان شاه می‌توانستند هر امکانی را که لازم دارند دریافت کنند. این امپراتوری که از لحاظ عظمت، جهان کوچکی به شمار می‌رود... در فن اکتشاف و هدایت آب هیچ مردمی در جهان به پای ایرانیان نمی‌رسد، در جهان هرگز ملتی پیدا نمی‌شود که به مانند ایرانیان در حفر و احداث چشمه‌های زیرزمینی و ایجاد مسیرهای مناسب تحت الارضی مهارت داشته باشند. محال است که آبدارتر و درخشنده‌تر از کاشی ایرانی یا ظریف‌تر و روشن‌تر از نقش و نگارهای آن چیزی در جهان پیدا شود. محصولات چرم ایران به اندازه‌ای زیبا و مقدار آن خارج از حد و حصر است که آن را به هندوستان و عثمانی و دیگر ممالک صادر می‌کنند...<sup>۱۱</sup>

اما این وضعیت باروی کار آمدن فرمانروایان قاجار، رنگ و روی دیگری پیدا کرد و مردم شاهد بودند که آن اقتدار و توان مندی کشور روز به روز کمتر شده و در نهایت با روی کار آمدن ناصر الدین شاه و دوران حکومت او کشور به بدترین وضع ممکن درآمده چه این که دربار ناصری با خوش‌گذرانی‌ها و سفرهای پی در پی و بی‌ثمر به اروپا و بار کردن هزینه آن بر ملت و مقروض کردن کشور به دول خارجی، مملکت را به لحاظ اقتصادی فلج کرده است و علاوه بر فقر اقتصادی، امنیت کشور نیز در اثر قراردادهایی نظیر رژی<sup>۱۲</sup> و رویتتر<sup>۱۳</sup> و... لطمه دیده تاجایی که مردم مالک محصولات خود نبوده و انگلستان اختیار تام در امور کشاورزی و تنباکو که مهم‌ترین فراورده کشور بود، داشته است. وضعیت علمی کشور هم مثل وضعیت اقتصادی و امنیتی ناکار آمد بود و دارالفنون نیز به جای پرورش و تعلیم دانش مرکز فساد گردیده است. احتشام السلطنه که خود از نوادگان فتحعلی شاه و از رجال سرشناس قاجاریه است، درباره تحصیلات هشت ساله خود در دارالفنون (که قشر خاصی از افراد دربار و اشراف زادگان توفیق حضور در آن را داشته) می‌نویسد:

آن دوان، دوران خسارت من بوده است و اساساً وجود مدرسه دارالفنون خیانتی بوده و هست چه این که جز صفات رذیله چیزی در آن آموخته نمی‌شد، چرا که وزیر علوم و جانشین او اعتضاد السلطنه نیر الملک افرادی عشرت طلب و دارای اخلاق فاسد بودند... ایشان معتقد است: ریشه تمام خرابی و علت عقب افتادگی مملکت ایران را در مدرسه دارالفنون باید

اینها عواملی بودند که اوضاع اجتماعی دوران قاجاریه به خصوص حکومت ناصری و مظفری را برای طرح اندیشه‌های جدید که نوید ترقی دهد مهیا کرد و مردم نیز برای رهایی از این وضعیت نامطلوب و رسیدن به وضعیت مطلوب گذشته و یا حتی بهتر از آن، چشم و گوش خود را به روی ایده‌های ترقی‌خواهانه باز کرده بودند و منورالفکرانی چون میرزا ملکم خان ناظم‌الدوله و میرزا فتحعلی آخوندزاده و میرزا آقاخان کرمانی و... که از موقعیت به وجود آمده استفاده کرده و فریاد سخن برآورده و ملت و مردم را به سوی ترقی و پیشرفت دعوت کردند، و سخنان و ایده‌های سکولاریستی خود را یکی در لفافه دین و دیگری در لفافه ترقی خواهی و... به گوش مردم رساندند که سرانجام این دعوت چیزی جز دعوت به غرب و فرهنگ آن و دست کشیدن از داشته‌های خود که همانا فرهنگ غنی اسلام باشد نبود، در حالی که صفویه اگر به اقتدار و امنیت و علم و اقتصاد رسید با تکیه بر فرهنگ غنی شیعه توانست نه با تکیه بر غرب و فرهنگ مادی آن و سر سپردن به حکومت سکولاری. در ادامه به تفکرات برخی از روشن فکران که در شکل‌گیری ایده سکولاریستی در ایران مؤثر بودند اشاره می‌کنیم.



### الف) میرزا ملکم خان ناظم‌الدوله

از عواملی که منجر به پیدایش گرایش‌های غربی و اندیشه‌های سکولاریستی در عده‌ای گردید عبارت بود از:

نوشته‌های نمایندگان ایران که به اروپا می‌رفتند و در مقابل فرهنگ آن سرزمین حیرت زده و احساس تحقیر حقارت می‌کردند که از جمله آنها می‌توانیم به نوشته‌های ملکم ناظم‌الدوله و میرزا آقاخان کرمانی و آخوندزاده اشاره کنیم. ابتدا به تفکرات ملکم که او را پدر روشن فکری ایران می‌دانند و حتی دو نفر یاد شده نیز تحت تاثیر تعلیمات او از سکولاریست‌های تمام عیار گردیدند، می‌پردازیم. میرزا ملکم خان پسر میرزا یعقوب خان از ارامنه جلفای اصفهان است که در سال ۱۲۴۹ (ه.ق) در اصفهان متولد شده و در سن ده سالگی به پاریس رفته و در مدارس آن جا به تحصیل علوم پرداخته است. ملکم در سال ۱۲۷۳ مترجم مخصوص مأمور سفارت خانه دولت علییه در اسلامبول گردید. او در این سفر وارد فراموشخانه شده و پس از مراجعت به ایران در سال ۱۲۷۴ هجری قمری سال آخر صدارت آقاخان در طهران فراموشخانه که آنرا فرامیسن می‌نامیدند دایر کرده و مردم را به آزادی و جمهوری طلبی دعوت می‌کرده است.<sup>۱۵</sup>

اگر چه ملکم خود اظهار اسلام و مسلمان بودن می‌کرد لکن محققان و رجال هم عصر وی او را غیر مسلم، مسیحی حتی بی‌دین می‌دانند. احتشام السلطنه از رجال قاجار که از دولت مردان سلطنت

ناصرالدین شاه است درباره ملکم می‌گوید:

ملکم به اعتقاد من نه مذهب داشت نه وطن نه مسلک، آن پیر مرد هشتاد ساله شارلاتان، خودش و فرزندانش عیسوی هستند.<sup>۱۶</sup>

در کتاب سیاستگران دوره قاجار نیز در مورد دین ملکم آمده است که:

یک روز به میرزا حسین خان خبر می‌دهند که ملکم خان برای ازدواج با «هانانریت» دختر آراکل بیک ارمنی معروف به توپچی باشی به بطریق خانه آرامنه رفته از مسلمانی به قانون دین مسیح ابا و استغفار کرده و به آیین عیسوی در آمده و در شب یک شنبه ۲۹ جمادی الاول ۱۲۸۱ در کلیسای «ایاستفانوس» مراسم نکاح را به قانون مذهب عیسوی انجام داده است. میرزا حسین خان ملکم را احضار کرده می‌گوید سالیان دراز دعوی مسلمانی کرده و با خود من به مشاهد متبرکه عراق به زیارت آمدی و در معابد و مساجد مسلمانان نمازها کردی حالا به قانون اسلام مرتد می‌شوی؟ ملکم در جواب می‌گوید که من همیشه معتقد به این مطلب بودم که «امور دنیا بسته به عقل و تدبیر است» لکن امروز می‌گویم که کارهای دنیا بسته دست تقدیر می‌باشد و تقدیر برای من این طور پیش آورده است.<sup>۱۷</sup>

او به انگیزه بهره‌گیری از دین و اسلام در راه هدف خود تظاهر به مسلمانی می‌کرد تا بهانه به دست مخالفان خود ندهد. «فریدون آدمیت» این رویه ملکم را کُند کردن حربه تکفیر مخالفان می‌داند و می‌گوید:

در تحلیل روانی ملکم باید گفت ارمنی بودن و سابقه نصرانیت او عقده‌ی روحی در او ایجاد کرده بود. وی که مروج تجددخواهی و مدنیت اروپایی بود برای این که حربه تکفیر مخالفان را کُند کند در تحریراتش کوشش فراوان می‌کرد که افکار ترقی خواهی و عدالت اجتماعی را به مبانی دینی تطبیق دهد.<sup>۱۸</sup>

جالب این که خود ملکم نیز بر این نکته اشاره دارد که هدف خود را با بهره‌گیری از لفافه دینی دنبال می‌کند. او در نامه‌اش به دانشمند انگلیسی «ویلفرید بلنت» می‌نویسد:

من خود، ارمنی زاده مسیحی هستم، ولی میان مسلمین پرورش یافته‌م و وجهه نظرم اسلامی است، در اروپا که بودم سیستم‌های اجتماعی و سیاسی و مذهبی مغرب را مطالعه کردم با اصول مذاهب گوناگون دنیای نصرانی و هم چنین تشکیلات سری و فراماسونری آشنا گردیدم. طرحی ریختم که عقل سیاست مغرب را با خرد دیانت به هم آمیزد چنین دانستم که تغییر ایران به صورت اروپا کوشش بی‌فایده‌ای است از این رو فکر ترقی مادی را در لفاف دین، عرضه داشتیم تا هم وطنانم آن معانی را نیک دریابند.<sup>۱۹</sup>

ملکم در بینش سیاسی اش متأثر از منتسکیو بوده و مبلغ لیبرالیسم سده نوزدهم است و کاربست اصول



سیاسی آن را ناگزیر می‌داند.<sup>۲۰</sup> اما در نوشته‌هایش تحت تأثیر فیلسوفانی مانند «جان استوارت میل» بود او حتی بخشی از کتاب *در آزادی استوارت میل* را به فارسی برگرداند. ملکم خان از پشتیبانان آوردن ارزش‌های غربی به ایران و از هواخواهان سرمایه‌گذاری کشورهای استعمارگر اروپا در این کشور بود. او بسیاری از مسائل سیاسی اجتماعی و اقتصادی را مطرح کرد و تناسب آنها را به ایران یادآور شد. مسائلی مانند، جدایی قوا، تشکیل دولت به شیوه اروپایی، آموزش و پرورش عرفی و غیر روحانی، قانون نو کیفرهای عمومی، آزادی بیان، تغییر الفبای عربی، برتری زبان بر مذهب، بی‌ارزش بودن طرز زندگی کهنه در جهان نو، حکومت آدمیت<sup>۲۱</sup> ... و افکاری نظیر اینها که در آثارش وجود دارد و از این آثار به راحتی می‌توان تفکر سکولاریستی‌اش را ردیابی کرد که جدایی سیاست از دیانت از جمله آن تفکرات است. در کتاب *سیر تفکر معاصر در ایران* آمده است.

جدایی سیاست از دیانت را از مطاوی آرای ملکم خان ناظم الدوله می‌توان دریافت. وی که معتقد بود علما و مجتهدان بایستی پیرو وزارت علوم باشند می‌گفت آموزش غیر روحانی و روحانی را باید از یکدیگر جدا کرد، اما هیچ‌گاه علناً فرهنگ جدید را معارض اسلام معرفی نکرد و انگیزه‌اش بهره‌گیری از لفافه دینی در جهت اهداف خود بود.<sup>۲۲</sup>

ملکم در برابر علما و دین دو موضع دارد در جایی به شدت به آنها حمله می‌کند. برای نمونه او در رساله *نوم و یقظه* درباره علما می‌نویسد:

دشمن‌ترین اشخاص برای نظم مملکت و تربیت ملت و آزادی آنها طایفه علما و اکابر فنا تیک هستند.<sup>۲۳</sup>

در موضع دیگر تلاش می‌کند متدینین و علما را تحت تأثیر افکار خود قرار دهد که در این راه تا حدودی نیز موفق بوده است. از جمله این علما ولو در درجه دوم (بایین‌تر از مراجع) سید صادق طباطبایی فرزند سید محمد طباطبایی از رهبران مشروطه است که ناظم الاسلام کرمانی در کتاب *تاریخ بیداری ایرانیان* می‌گوید ملکم تلاش داشت که با سید صادق ارتباط برقرار کند، اما توفیقی نداشت تا روزی در منزل سید همراه یکی از دوستان سید وارد شد و بین سید صادق و میرزا ملکم خان مباحثه‌ای در گرفت که در نتیجه آن، سید صادق همه نظریات ملکم را پذیرفت.<sup>۲۴</sup>

اما موضع ملکم در برابر دین چنان چه قبلاً نیز اشاره کردیم موضعی فریب کارانه و حملاتش زیرکانه و در رنگ و لعاب دینی بود. خودش در ملاقاتی که در سال ۱۸۷۲ با آخوندزاده داشت در مقام نصیحت برآمده و می‌گوید:

تویی که می‌خواهی ریشه عقاید مذهبی مسلمانان را منهدم کنی، باید از حمله آشکار دوری نمایی و به شیوه‌های دقیق تری فکر کنی.<sup>۲۵</sup>

و این روشی است که خود از آن بهره گرفته است. برای مثال، او تفکر اومانیستی را که به آدمیت



ترجمه کرده است ریشه‌اش را به انبیا و اولیای اسلام بر می‌گرداند و در شماره ۵ روزنامه قانون صفحه چهار در این باره می‌گوید:

اصول آن [آدمیت] به طور کامل مطابق اسلام و به قسمی مناسب دردهای حالیه ایران است که هر مسلمان با شعور به محض این که از حقایق آدمیت بویی می‌شنود بی‌اختیار خود را به این دایره می‌اندازد و به اعتقاد بعضی، این عالم آدمیت را انبیا و اولیای اسلام ترتیب داده‌اند. صد البته خود می‌داند که ریشه تفکر اومانستی در غرب است و خود نیز در نامه به «بلنت» بدان اشاره دارد، لکن برای فریب افکار عمومی آنرا به انبیا و اولیای اسلام بر می‌گرداند. سرانجام ایشان با وصیت خود هنگام مرگ پرده از بی‌دینی خود برداشته و هر آن چه را که در نهان داشت آشکار کرد و برخلاف احکام و سنت اسلامی [حتی برخلاف احکام مذهب عیسوی] وصیت کرد که جسد او را سوزانده و خاکستر آن را برای فرزندان بفرستند. ابراهیم صفایی در این باره می‌گوید:

ملکم در سن ۷۷ سالگی درگذشت وصیت کرد که جسد او را سوزانده و خاکستر او را با حواله پنجاه هزار لیره که از فروش قرارداد لاتاری به جیب زده بود بورته‌اش تحویل دهند.<sup>۲۶</sup>

### ب) میرزا فتحعلی آخوندزاده

میرزا فتحعلی آخوندزاده در خانواده نسبتاً مرفه‌ی زاده شد. پدرش میرزا محمد تقی کدخدای قصبه خامنه بود، مادر فتحعلی از زندگی در کنار همسر نخستین شوهر به تنگ آمد و در سال ۱۲۳۳ ق با فتحعلی به نزد عمویش حاج علی اصغر رفت از این تاریخ فتحعلی به فرزندای حاج علی اصغر در آمده و دیگر پدرش محمد تقی را ندید. وقتی او هفت ساله شد به مکتب خانه رفت و جهت کسب لباس روحانیت تحت تربیت دینی قرار گرفته بود.<sup>۲۷</sup>

در کتاب *سیر تفکر معاصر در ایران* آمده است که آخوندزاده به اقتضای تأثیرپذیری از تفکرات و جریان‌ها و اشخاص مختلف و زمینه‌های فکری متعدد، سه دوره و مرحله را در زندگی و حیات فکری خود سپری کرده است:

مرحله اول) در این دوره آخوندزاده به آموزش قرآن و مقدمات فارسی و عربی و فقه و منطق پرداخت و آخرین معلم او آخوند ملا حسین از دوستان آخوند ملاعلی اصغر عموی مادرش بود.

مرحله دوم) زمانی آغاز می‌شود که آخوندزاده با میرزا شفیع در گنجه به هنگام تعلیم علوم دینی نزد آخوند ملا حسین آشنا شد میرزا نزد او خط نستعلیق می‌آموخته، ضمن تعلیم خط میان آنان انسی عمیق ایجاد می‌شود، این انس مقدمه انقلابی فکری در اوست. بر اثر هم سخنی با میرزا شفیع، آخوندزاده از اندیشه روحانیت که ابتدا در سرداشت منصرف می‌شود و خود در این باره می‌گوید:



میرزا شفیع جمیع مطالب «عرفانیات» را به من تلقین کرد و پرده غفلت را از پیش نظرم برانداخت، بعد از این قضیه از روحانیت نفرت پیدا کردم.

در این مرحله آخوندزاده وجهه نظری خاص نسبت به دین پیدا کرد و سعی نمود این وجهه نظر را به صورت مختلف به دیگران انتقال دهد.

مرحله سوم) از زمانی آغاز می شود که وی به اصلاح دینی از اصلاح خط و تغییر الفبا پرداخته است.<sup>۲۸</sup>

آخوندزاده دوست و هم فکر ملکم خان و از منتقدان سرسخت فرهنگ اسلامی به شمار می رود و از سکولاریست های مصمم است. عبدالهادی حائری می گوید:

آخوندزاده یک سکولاریست به معنای غربی آن روز اروپا و پشتیبان گسترش تمدن و اصول پارلمانی غربی در ایران بوده است. و هواخواه تشکیل فراماسونری در ایران بوده و این کار را از لوازم آزادی و آزادخواهی می دانسته است.<sup>۲۹</sup>

آخوندزاده خود در کتاب **مکتوبات کمال الدوله** درباره فراموشخانه می گوید:

ای اهل ایران گر تو را از نشأة آزادیت و حقوق انسانیت خبر می بودی، به این گونه عبودیت به این گونه رذالت متحمل نمی گشتی، طالب «علم» شده و فراموشخانه ها می گشادی، مجمع ها، بنا می نمودی و خود را از قیود و عقاید پوچ و از ظلم دیسپوت، نجات می دادی.<sup>۳۰</sup>

توجه داریم که مخاطب او همه مردم ایران هستند که عقایدشان از دین مبین اسلام سرچشمه گرفته. چه این که مسلمان هستند و مقید به تکالیف الهی، و آخوندزاده این قیود و عقاید را پوچ دانسته و راه حل را در گشایش فراموشخانه می داند. محمد مددپور می گوید:

آخوندزاده حتی به مستشار الدوله نویسنده کتاب **یک کلمه** خرده گرفته است که چرا نابرابری های میان زن و مرد و مسلمان و نامسلمان را در فقه اسلامی نادیده گرفته و اسلام را بادموکراسی جمع کرده است انتقاد شدید وی از قانون مجازات اسلامی که آن را منافی روح یک نظام دموکراسی غربی می دانست، انتقادهای گوناگون او از پیامبر اسلام و اسلام با ناسیونالیسم و تعصب نسبت به ایرانیت و آیین زرتشتی که به آیین ایرانی شهره داشت همراه شده بود.<sup>۳۱</sup>

حس ناسیونالیستی و وطن پرستی آخوندزاده، او را چنان کرد که به جای علاقه به اسلام و مسلمان، مهر زرتشتیان را در دل گرفته و در نامه اش به رهبر زرتشتیان در هند کینه خود را نسبت به مسلمین ابراز داشته و می نویسد:

شما یادگار نیاکان ما قرونی است که به واسطه دشمنان وطن خودمان - اشاره به مسلمانان - به درجه ای از شما دور شده ایم که اکنون شما ما را در ملت دیگر و در مذهب دیگر

می‌شمارید، آرزوی من این است که مغایرت از میان ما رفع شود، ایرانیان بدانند که ما فرزند پارسیانیم و وطن ما ایران است و غیرت و ناموس و بلند همتی و علوی طبعی تقاضا می‌کند که تعصب ما در حق هم جنسان و هم زبانان و هم وطنان باشد نه در حق بیگانگان و راهزنان و خونخواران. و ما را شایسته آن است که اسناد شرافت بر خاک وطن مینو نشان خود بدهیم نه بر خاک دوزخ صفت و ذاللهب اجنبیان. نیاکان ما عدالت پیشه و فرشته کردار بودند ما فرزندان ایشان نیز در این شمیله حمیده باید پیروان ایشان بشویم نه پیروان راهزنان و اهرمانان.<sup>۳۲</sup>

وی در **مکتوبات کمال الدوله**، کلماتی پر از کینه و از سر خشم که عمق نفرت او را از اسلام و مسلمین نشان می‌دهد، دارد.<sup>۳۳</sup>

آخوندزاده با تکیه بر وجهه ناسیونالیستی خود اول قدم اصلاح را کنار گذاشتن خط عرب‌ها می‌داند و سخن از رهایی از تسلط زبان عربی و پالایش آن و بازگشت به پاکی زبان می‌گوید و دعوت به کنار گذاشتن خط عرب‌ها می‌کند و می‌گوید:

کاش ثالثی پیدا شدی و ملت ما را از قید اکثر رسوم ذمیمه این عرب‌ها که وطن ما را که گلستان روی زمین است خراب اندر خراب کردند و ما را به این ذلت و سرافکنندگی و عبودیت و ذالت رسانیدند آزاد نمودی [چه این که] خط لاتینی موجب سواد و علم خواهد شد از نکبت خط قدیم اسلام اهل قفقاز مثل حیوان، هنوز کور و بی‌سواد مانده‌اید.<sup>۳۴</sup>

آخوندزاده پیکار با دین اسلام را که در نظر او سد راه الفبای جدید و متمدن شدن به تمدن فرنگی بود اصل اساسی در طریق منورالفکری می‌دانست. پس برای انجام این مهم اصلاح دین «پروتستانتیسم» در اسلام را پیشنهاد کرد تا دیانت اسلامی را مترقی و متجدد و سرانجام نابود سازد. وی خود در تعریف این اصطلاح در **مکتوبات کمال الدوله** ورق ۸ می‌نویسد:

پروتستانتیسم عبارت از مذهبی است که حقوق الله و تکالیف عبادة الله جمیعاً در آن ساقط بوده فقط حقوق الناس باقی بماند.<sup>۳۵</sup>

مددپور می‌گوید:

ریشه فکری پروتستانتیسم آخوندزاده را در علایق او به تعلیمات عقلی فلاسفه اباحی مذهب عصر اسلامی باید جست. او با این آرا در انجمن «دیوان عقل» میرزا شفیع آشنا شده بود ابتدا به اباحت و نفی واجب و طرد اصول دین از نبوت و رسالت و وحی و معاد و شریعت رسیده و سپس کارش به الحاد تمام عیار انجامیده بود. از نظر او عقل از درجه شرافت و اعتمادی بیش از وحی برخوردار است و تنها ابزار شناخت بشری است و تجربه نیز موید آن است... این سرهنگ ایرانی الاصل روسی به عنوان تنها فرد از همه نویسندگان سیاسی



جهان اسلامی است که آشکارا تباین ذاتی فلسفه سیاست غربی و شریعت را اعلام می‌کند و مدافع قانون اساسی عرفی غربی می‌شود و تفکیک مطلق سیاست و دیانت را لازم می‌شمرد.<sup>۳۶</sup>

### ج) میرزا آقاخان کرمانی

میرزا عبدالحسین خان معروف به میرزا آقاخان متخلص به «بهار کرمانی» فرزند عبدالرحیم مشیزی در سال ۱۲۷۰ هـ ق در قصبه مشیز از بلوک بردسیر کرمان متولد شد. پدرش از مالکان و خانهای بردسیر بود و به سلسله تصوف «اهل حق» تعلق داشت. جدۀ پدری آقاخان دختر قاضی تهمتن از بزرگان دین زردشتی بود که بعد به کیش اسلام در آمده بود.

آقاخان ادبیات فارسی و عربی، تاریخ اسلام و ملل و نحل، فقه و اصول و حدیث، ریاضیات، منطق، حکمت و عرفان را به شیوه متداول آن روزگار آموخت. معلم او در حکمت و طبیعیات حاجی آقا صادق از شاگردان ملا هادی سبزواری بود. عرفان و تاریخ، فلسفه و حکمت ملاصدرا و شیخ احمد احسائی را نزد حاجی سید جواد شیرازی معروف به «کربلایی» خواند.<sup>۳۷</sup>

میرزا فعالیت سیاسی خود را در کرمان شروع کرده و سرانجام با اتهام بایگیری به استانبول رفت و در این دوران است که با آرای فلسفه عصر روشنایی سده هیجدهم اروپا نظیر «ولتر» و «روسو» آشنا می‌شود و از حکمت و عرفان قدیم ایران بریده و به لامذهبی روی می‌آورد و مذهب اصالت عقل را پیشه کرده و به سنت تاریخ نویسی قدیم پشت می‌کند.<sup>۳۸</sup>

آقاخان در پی تعلق خاطر به فرهنگ و تمدن غربی و جانشین نمودن دین و معارف الهی به وسیله علم و عقلی که در غرب مصطلح است به این مسئله معتقد می‌شود که «وجود حکما و اهل علم» موجب بی‌نیازی به «انبیاء» شده و «علم» به مراتب بهتر از «اعتقاد» است. او با شاهد آوردن علوم و فنون و اختراعات بشری، نتیجه می‌گیرد که همین انسان می‌تواند «احکام تکلیفیه» خود را وضع کند و لذا نیازی به وحی نخواهد داشت. وی می‌گوید:

ممکن است جامعه احکام و تکالیف خود را به اجماع عقول خود معین کند، زیرا حسن و قبح اشیا عقلی است و هر کس خیر و شر را از هم تمییز می‌دهد. وانگهی به مشاهده می‌بینیم آدمیان آن قدر قوه تمییز و شعور دارند که هزاران کار دیگر را در امر زندگی خود منظم بدانند و هزار گونه علوم و فنون و صنایع اختراع نمایند، پس در وضع پاره‌ای نوامیس و احکام تکلیفیه هم عاجز نخواهند ماند، باز در این زمان ملل اروپا را می‌بینیم که به جهت اداره خود تنظیمات حسنه بزرگ تدوین کرده‌اند و به همین قیاس است که وجود حکما و اهل علم را کافی از وجود انبیا دانسته می‌گویند علم به مراتب اشرف از اعتقادات و فهمیدن بهتر از باور

کردن است.<sup>۳۹</sup>

مددپور می‌گوید:

آقاخان تحت تأثیر جریان منورالفکری اروپا در مباحث تاریخی فرهنگی خود اندیشه ترقی و ناسیونالیسم را به عنوان مبانی نظری می‌پذیرد. از نظر او چون همه منورالفکران دین را باید از نظر آثار مدنی و اجتماعی آن مطالعه کرد و به همین دلیل نیز «علم» را به آن ترجیح می‌دهد. وی که از دیانت دست کشیده بود، بی آن که به دین زرتشتی تعلق داشته باشد از آن ستایش می‌کرد و نظیر آخوندزاده مروج ناسیونالیسم در ایران بود؛ ناسیونالیسمی که به اندیشه بازگشت به قبل از اسلام آمیخته بود. همین ناسیونالیسم وسیله‌ای برای نفوذ امپریالیسم و استقرار حکومت رضاخان و در تکوین ایدئولوژی شاهنشاهی به کار آمده بود. ناسیونالیسم متجددانه آقاخان معجونی بود که در آن هم اهل وطن انکار و طرد می‌شدند و هم مورد اقبال و ستایش قرار می‌گرفتند و سرانجام نیز غرب مطلوب و مقبول می‌افتاد. «نامه باستان» یکی از آثار آقاخان به وضوح این حالت را نشان می‌دهد وی در این کتاب شعر و ادب عرفانی اسلام را رد می‌کند و آن را مایه شیوع فسق و فجور و رواج فحشا و منکر می‌شمارد.<sup>۴۰</sup>

جالب این که آقاخان «نامه باستانی» خود را با نام «زروان» (خدای زمان ایرانیان باستان) و «اهورامزدا» و زرتشت شروع می‌کند. وی درباره دین زرتشت معتقد است که کیشی است مطابق طبع ایرانیان و اسلام را مناسب قبایل وحشی می‌داند. در کتاب **صد خطابه** می‌گوید:

گمان ندارم هیچ کیشی تاکنون به طبع ایرانیان موافق دین زرتشت شده باشد.<sup>۴۱</sup>

و در کتاب **هشت بهشت** می‌نویسد:

برخلاف دین زرتشت، دین اسلام مناسب قبایلی وحشی و دزد مزاج بود که راهی برای معاش و زندگی جز غارت نداشتند.<sup>۴۲</sup>

به زعم آقاخان کرمانی، اسلام نه تنها در محدوده علمی و عملی ایرانیان را دچار مشکل کرده است. بلکه طبع و شکل و قیافه آنها را تغییر داده است. در **خطابه سی و سوم** کتاب **صد خطابه** می‌گوید:

اندام‌های رسا و زیبای ایرانیان که وضعش در تاریخ‌های قدیم آمده و در آثار باستانی می‌بینیم مبدل به چهره‌های زرد، قدهای خمیده، سرهای به زیر افتاده، رخسارهای زنان ژولیده موی و از همه بدتر دماغ‌های مالیخولیایی وحشت زده از گرز نکیر و منکر گردیده، همه از آثار اسارت متمادی و احکام جاری است.<sup>۴۳</sup>

دآوری در کتاب **ناسیونالیسم حاکمیت ملی** می‌گوید:



میرزا آقاخان و تمام کسانی که مؤسس ناسیونالیسم در ایران بودند کارشان این بود که عصبیت قومی را با لامذهبی در آمیخته و به فکر احیای گذشته و حتی گذشته‌های دور افتادند. [اینان] از ناسیونالیسم اروپایی که با روش منظم دین را عقب می‌زد، بی‌دینی صریح و زمخت و نتراشیده را گرفتند و آن را با احساسات قومی دست دوم تلفیق کردند و به این نحو بنای ایدئولوژیک یک دوره پنجاه و چند ساله در کشور ما گذاشته شد.<sup>۴۴</sup>

دین ستیزی و غرب‌گرایی افرادی چون آقاخان منشأ تخریبات عظیمی در مبانی اعتقادی مردم ما مخصوصاً روشن‌فکران عصر مشروطه شده است.

ولایتی در این زمینه می‌نویسد:

با توجه به شدت و غلظتی که میرزا آقاخان کرمانی در حمله به اسلام و معنویات داشته و خود منشأ تخریبات عظیمی در مبانی اعتقادی مردم ما شده و دست‌های پنهان و آشکار زیادی که وابستگی بعضی‌شان مسلم و بعضی دیگر محتمل است، در طول این قرن از وی و تفکرش حمایت کرده‌اند... از کسانی که در شکل‌گیری فرهنگ الحادی و مشروطیت منهای مشروعیت، ایرانیت منهای اسلامیت در دهه‌های اخیر تأثیر عمده و به سزایی داشته میرزا آقاخان کرمانی است. او اولین کسی است که بی‌تحاشی به همه مقدسات ملت می‌تازد... امثال «کسروی» و «شریعت سنگلجی» شاگردان مکتب اویند.<sup>۴۵</sup>

به هر صورت یکی از عوامل اجتماعی‌ای که در تکوین و شکل‌گیری سکولاریسم در ایران نقش مؤثر داشت، روشن‌فکران وابسته بودند که در قالب عامل فرهنگی با بیان و بنان خود در جهت ترویج ایده‌های سکولاریستی تلاش کردند و ملکم خان و یارانش را می‌توانیم از پیشقراولان غربزدگی مفرط در ایران بدانیم که کوشیدند اصول غربی را بر مبنای لزوم جدایی دین از سیاست و تفکیک قوانین کشوری از قوانین شریعت ترویج نمایند، بهمین خاطر ما در این مقال دیدگاه ملکم و دو دوست دیگر او را بررسی کردیم و این بدان معنا نیست که نقش سایر روشن‌فکران را نادیده گرفتیم، چه این که افرادی چون میرزا یوسف خان مستشارالدوله نیز تلاش زیادی در جهت ترویج ایده جدایی سیاست از دیانت و دنیا از آخرت نموده و کتاب یک کلمه او بر این نکته گواهی می‌دهد. وی در آن کتاب سعی کرده نظریه سکولاریسم را که بین امور دینی و مصالح دنیوی تفکیک قائل است را منعکس کند.

## پی‌نوشت‌ها

۱. علی محمد، نقوی، جامعه‌شناسی غربگرایی، (تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۳) ج ۱، ص ۲۱.
۲. همان، ص ۴۰.
۳. همان، ص ۱۵۲.
۴. جلال آل احمد، در خدمت و خیانت روشنفکران، ص ۳۰.
۵. علی محمد نقوی، پیشین، ص ۱۵۲.
۶. عبدالهادی حائری، نخستین رویارویی‌های اندیشه‌گران با دو رویه تمدن بورژوازی غرب، (انتشارات امیرکبیر ۱۳۶۰) ص ۷۹.
۷. محمد مددپور، سیر تفکر در ایران معاصر، (موسسه فرهنگی منادی تربیت، ۱۳۷۹) ج ۶، ص ۱۳۸.
۸. رضا داوری، شاعران در زمانه عسرت، (تهران: انتشارات نیل، ۱۳۵۰)، ص ۷۸.
۹. حمید عنایت، جهانی از خود بیگانه، (تهران: انتشارات فرمند، ۱۳۵۳)، ص ۹۵.
۱۰. علی محمد نقوی، پیشین، ص ۱۵۲.
۱۱. موسی نجفی، تاریخ معاصر ایران، (انتشارات آموزش و پرورش، ۱۳۸۰)، ص ۳۹.
۱۲. برای مطالعه بیشتر ر. ک. به شیخ حسن کربلایی، قرارداد رژی ۱۸۹۰ یا تاریخ انحصار دخانیات در سال ۱۳۰۹.
۱۳. برای مطالعه بیشتر ر. ک. به، خاطرات سیاسی میرزا علی خان امین الدوله.
۱۴. سید محمد مهدی موسوی، خاطرات احتشام السلطنه، (انتشارات زوار، ۱۳۶۶)، ص ۲۵.
۱۵. احمد خان ملک ساسانی، سیاستگران دوره قاجار، (تهران: انتشارات بابک، ۱۳۳۸)، ص ۱۲۶.
۱۶. موسوی، پیشین، ص ۴۲۰.
۱۷. خان ملک ساسانی، پیشین، ص ۱۲۹.
۱۸. فریدون آدمیت، فکر آزادی و مقدمه نهضت مشروطیت، (انتشارات سخن، ۱۳۴۰)، ص ۱۰۴.
۱۹. فریدون آدمیت، اندیشه ترقی و حکومت قانون عصر سپهسالار، (انتشارات خوارزمی، ۱۳۵۱)، ص ۶۴ و ۶۵.
۲۰. حجت الله اصیل، زندگی و اندیشه میرزا ملکم خان، (تهران: نشر نی، چاپ اول، ۱۳۷۶) ص ۸۷.
۲۱. عبدالهادی حائری، تشیع و مشروطیت در ایران، (انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۰) ص ۴۱.



۲۲. مددپور، پیشین، ج ۳، ص ۱۶۵.
۲۳. حجت الله اصیل، پیشین، ص ۸۷.
۲۴. ناظم الاسلام کرمانی، تاریخ بیداری ایرانیان، ج ۱ (تهران: انتشارات آگاه، چاپ چهارم، ۱۳۶۲).
۲۵. موسی نجفی، رهیافتی مقایسه‌ای به جریان اندیشه‌های اصلاح طلب، مجله اندیشه حوزه، شماره ۶، سال ۶.
۲۶. ابراهیم صفایی، رهبران مشروطه ج ۱، ص ۵۳، (تهران: انتشارات جاویدان، ۱۳۶۲).
۲۷. موسسه قدر ولایت، نقش روشنفکران وابسته، ج ۳، ص ۳۹، (موسسه فرهنگی قدر ولایت، ۱۳۷۸).
۲۸. محمد مددپور، پیشین، ج ۵، ص ۳۴.
۲۹. عبدالهادی حائری، تشیع و مشروطیت در ایران، (انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۰) ص ۲۹.
۳۰. مددپور، پیشین، ج ۳، ص ۱۷۱.
۳۱. همان.
۳۲. فریدون آدمیت، اندیشه‌های میرزا فتحعلی آخوندزاده، (انتشارات خوارزمی، ۱۳۴۹)، ص ۱۱۸.
۳۳. همان، ص ۱۲۳.
۳۴. همان، ص ۱۳۰.
۳۵. مددپور، پیشین، ج ۵، از ص ۳۴ به بعد.
۳۶. همان، ج ۳، ص ۱۸۷ به بعد.
۳۷. فریدون آدمیت، اندیشه میرزا آقاخان کرمانی، (انتشارات طهوری، ۱۳۴۶)، ص ۱.
۳۸. مددپور، پیشین، ج ۳، ص ۱۸۸.
۳۹. قدر ولایت، روشنفکران وابسته، ج ۶، ص ۶۲، (موسسه فرهنگی قدر ولایت، ۱۳۷۸).
۴۰. مددپور، پیشین، ج ۳، ص ۱۸۸ به بعد.
۴۱. قدر ولایت، روشنفکران وابسته، (موسسه فرهنگی قدر ولایت، ۱۳۷۸) ج ۶، ص ۹۷.
۴۲. همان.
۴۳. مددپور، ج ۶، ص ۲۷.
۴۴. رضا داوری، ناسیونالیسم، حاکمیت ملی و استقلال، (انتشارات پرستش، اصفهان، ۱۳۶۴)، ص ۵۳.
۴۵. علی اکبر ولایتی، سیر و تفحصی در مشروطیت و پس از آن، (انتشارات حزب جمهوری اسلامی، ۱۳۶۱) صص ۱۸۸ و ۲۰۴.